بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلى‏ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطّاهِرِينَ

دربارۀ شرط قدرت بحث می‌کردیم به این معنا که فقیه برای ثبوت ولایت به قدرت نیاز دارد. بحث شد که قدرت شرط تکلیف نیست به دلیل اینکه قید قدرت در موضوع حکم و تکلیف اخذ نشده است و لذا قدرت شرط عقلی است نه شرط شرعی. اما اگر قدرت هم نباشد موضوع تکلیف فعلیت پیدا می‌کند؛ به دلیل اینکه بر غیر قادر هم امکان خطاب و بعث به لحاظ امکان تحصیل قدرت وجود دارد. مولا می‌تواند او را به عملی که قادر بر آن نیست بعث کند زیرا می‌تواند برای آن عمل تحصیل قدرت کند. لذا حکم در حق غیر قادری که می‌تواند تحصیل قدرت کند فعلیت پیدا می‌کند و نتیجه آن وجوب تحصیل قدرت و همچنین تنجز تکلیف است در صورتی که در تحصیل قدرت کوتاهی کند.

بنابراین اینکه بیان می‌کنیم قدرت شرط است به این معنا است که قدرت معذر است و در نتیجۀ عدم قدرت عذر وجود داشته و شخص عقاب نمی‌شود. علاوه بر این باید دانست که در این آیاتی که "لایکلف" آمده است مانند؛ «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها» و «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ ما آتاها» مراد از این "لا یکلف" تکلیف حکم نیست. در اصطلاح فقها تکلیف یعنی حکم الزامی در حالی که مراد از "لا یکلف" حکم الزامی نیست بلکه مراد از تکلیف معنای لغوی است نه اصطلاحی؛ یعنی خداوند متعال کلفه، بار و رنجی را بر کسی تحمیل نمی‌کند، مگر به اندازۀ آنچه که او می‌تواند. بنابراین در اینجا مراد از کلفه همان عذاب است یعنی خداوند متعال کسی را عذاب نمی‌کند مگر به اندازۀ توان او و مگر در آنجایی که با آنکه توان داشته است عمل به وظیفه نکرده است. پس تکلیف در "لا یکلف" به معنای اصطلاحی نیست بلکه مراد معنای لغوی است؛ یعنی خداوند متعال بر کسی کلفه‌ای نمی‌گذارد و مراد از کلفه هم عذاب است به قرینۀ خود آیۀ «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها» و بعد «لَها ما كَسَبَت‏» و بعد «وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسينا أَوْ أَخْطَأْنا» زیرا بحث مؤاخذه است. در روایات هم این معنا به همین شکل تفسیر شده است به دلیل اینکه شریعت، شریعتی است که «يُريدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُريدُ بِكُمُ الْعُسْر»، «ما يُريدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ» مراد از تکلیف در هر دو آیۀ «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها» و «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ ما آتاها» کلفه است و کلفه هم به معنای بار سنگین و سخت است و مراد حکم الزامی نیست بلکه مراد عقاب و عذاب است. عذاب را از کسانی که قادر نیستند بر می‌دارد. لذا در روایتی هم که در احتجاج آمده است در ذیل آیۀ «رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسينا أَوْ أَخْطَأْنا» حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَسْتُ أُؤَاخِذُ أُمَّتَكَ بِالنِّسْيَانِ وَ الْخَطَإِ لِكَرَامَتِكَ عَلَيَّ وَ كَانَتِ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ إِذَا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْتُ عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ الْعَذَابِ وَ قَدْ دَفَعْتُ ذَلِكَ عَنْ أُمَّتِكَ وَ كَانَتِ الْأُمَمُ السَّالِفَةُ إِذَا أَخْطَئُوا أُخِذُوا بِالْخَطَإِ وَ عُوقِبُوا عَلَيْهِ وَ قَدْ رَفَعْتُ ذَلِكَ عَنْ أُمَّتِكَ لِكَرَامَتِكَ عَلَي‏». پس آنچه رفع شده است عذاب است. همچنین حضرت در ذیل آیۀ «رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ‏ عَلَيْنا إِصْراً كَما حَمَلْتَهُ‏ عَلَى‏ الَّذِينَ‏ مِنْ‏ قَبْلِنا» هم فرمود: «قَالَ تَبَارَكَ اسْمُهُ قَدْ رَفَعْتُ عَنْ أُمَّتِكَ الْآصَارَ الَّتِي كَانَتْ عَلَى الْأُمَم‏».

این شروط که تا به حال بحث شد شرایط عامه تکلیف بود اما از این به بعد شروط خاصۀ مسئلۀ ولایت مورد بحث قرار می‌گیرد. شرط چهارم شرط رشد است. در ابتدا باید معانی رشد را تحدید و تعیین کرد و بعد دلیل شرطیت رشد در ولی فقیه را بحث کرد. لسان العرب معنای رشد را چنین بیان می‌کند: «رَشَد الإِنسان، بالفتح، يَرْشُد رُشْداً، بالضم، و رَشِد، بالكسر، يَرْشَد رَشَداً و رَشاداً، فهو راشِد و رَشيد، و هو نقيض الضلال» رشد نقیض ظلال است. معنای آن هم «إِذا أَصاب وجه الأَمر و الطريق‏» هرگاه کسی وجه صحیح یک امر را بیابد در آن امر رشد پیدا کرده است. پس رشد به معنای یافتن راه و وجه بهتر است و یافتن آنچه بهتر در همۀ امور است.

در مجمع البحرین هم چنین آمده است: «قوله تعالى: فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ‏ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ‏. الرُّشْدُ هو خلاف العمى و الضلال، و فسر بإصابة الحق. وَ فِي حَدِيثِ الصَّادِقِ علیه السلام‏ وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ" إِينَاسُ‏ الرُّشْدِ هُوَ حِفْظُ الْمَالِ".» حضرت صادق علیه السلام در این روایت «إِينَاسُ‏ الرُّشْدِ» به حفظ مال تفسیر کرده‌اند. «و عن بعض أهل التحقيق يعلم‏ رُشْدُ الصبي باختباره بما يلائمه من التصرفات» شناختن رشد صبی با آزمایش کردن او است؛ باید او را با تصرفاتی که با او مناسبت دارد آزمایش کرد. او را وادار کنید که کارهایی انجام دهد تا بعد معلوم شود در این کاری که انجام می‌دهد درست انتخاب می‌کند یا خیر.

در مفردات راغب ابتدا رشد را به خلاف الغی تعریف می‌کند که غی هم همان ظلال و گمراهی است. بعد با اشاره به آیۀ کریمۀ «إِلاَّ أَنْ يَشاءَ اللَّهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذا نَسيتَ وَ قُلْ عَسى‏ أَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هذا رَشَدا» فرق بین رُشد و رَشَد را بیان می‌کند. از برخی از اهل لغت نقل می‌کند که فرق بین رُشد و رَشَد این است که رُشد هم امور اخروی و هم امور دنیوی را شامل می‌شود در حالی که رَشَد مخصوص به امور اخروی است. «قال بعضهم: الرَّشَدُ أخصّ من الرُّشْدِ، فإنّ الرُّشْدَ يقال في الأمور الدّنيوية و الأخرويّة، و الرَّشَدُ يقال في الأمور الأخرويّة لا غير». ما از کلام اهل لغت چنین استفاده می‌کنیم که معنای رشد آن چیزی است که به انسان قدرت انتخاب درست را می‌دهد. حال چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی.

در روایات وارده از معصومین علیه‌السلام رشد در این آیه به رشد مالی تفسیر شده است به دلیل اینکه در آیۀ «وَ ابْتَلُوا الْيَتامى‏ حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفى‏ بِاللَّهِ حَسيباً» معلوم است که رشد در امور مالی مهم است لذا در تفاسیر از ائمه اطهار سلام الله علیهم رشد در امور مالی چنین تفسیر شده است ایاشی چنین روایت می‌کند: «عن يونس بن يعقوب قال‏ قلت لأبي عبد الله علیه السلام قول الله «فَإِنْ‏ آنَسْتُمْ‏ مِنْهُمْ‏ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ‏» أي شي‏ء الرشد الذي يؤنس منهم قال: حفظ ماله‏» آن رشدی که می‌فرماید «آنَسْتُمْ‏ مِنْهُمْ‏ رُشْداً» چه رشدی است؟ حضرت علیه السلام فرمود: «حفظ ماله» اینکه بتواند مال خود را حفظ کند و اگر مال را به او بسپارید مال را تلف نکند.

شیخ صدوق رحمة الله علیه روایت کرده است: «قَدْ رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام‏ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ‏ فَإِنْ‏ آنَسْتُمْ‏ مِنْهُمْ‏ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ‏ قَالَ إِينَاسُ الرُّشْدِ حِفْظُ الْمَالِ‏.» در تفسیر سفیاً او ضعیفاً در آیۀ کریمه «فَإِنْ كانَ الَّذي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفيهاً أَوْ ضَعيفا ًأَوْ لا يَسْتَطيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْل‏» از روایت استفاده می‌شود که سفیه و ضعیف مقابل رشید است؛ سَفَه و ضَعَف در مقابل رشد است. از امام صادق (علیه‌السلام) در پاسخ به این سؤال که چه کسی سفیه یا ضعیف است فرمود: «قَالَ قُلْتُ وَ مَا السَّفِيهُ‏ وَ الضَّعِيفُ‏ قَالَ السَّفِيهُ شَارِبُ الْخَمْرِ وَ الضَّعِيفُ الَّذِي يَأْخُذُ وَاحِداً بِاثْنَيْنِ» یعنی کسی که به زیان معامله می‌کند؛ چند برابر می‌دهد اما یکی می‌گیرد. در روایت دیگری از حضرت صادق علیه السلام آمده است که کسی از ایشان پرسید سفیه کیست؟ حضرت پاسخ داد: «وَ مَا السَّفِيهُ‏ فَقَالَ الَّذِي يَشْتَرِي الدِّرْهَمَ‏ بِأَضْعَافِهِ قَالَ وَ مَا الضَّعِيفُ قَالَ الْأَبْلَهُ.»

بنابراین از حاصل کلام اهل لغت و روایات وارده در تفسیر آیات استفاده می‌شود که رشد مالی به معنای قدرت بر حفظ مال یعنی ادراک و رعایت مصلحت در تصرفات مالی است. رشید یعنی کسی که بتواند در تصرفات مالی مصلحت را رعایت کند. سفیه و ضعیف در مقابل رشید است و معنای سفه و ضعف هم عدم قدرت بر حفظ مال است و همان‌طور که در روایت آمده است مانند اینکه یکی بگیرد اما دوتا در مقابل آن بدهد. بنابراین معنای رشد هم در کلام اهل لغت و هم در تفسیری که از کلام ائمه علیهم السلام آمده است رعایت مصلحت در تصرفات مالی است. از این استفاده می‌کنیم که رشد در هر چیزی رعایت مصلحت در آن چیز است، مثلاً رشد در مدیریت؛ می‌خواهد مدیر شود و برای مدیریت رشد لازم دارد. رشد در مدیریت یعنی اینکه مصلحت آن چیزی را که می‌خواهد مدیریت کند فهمیده و ادراک کند و بعد هم آن را رعایت کند. البته رشد مخصوص مال نیست اما به دلیل رشدی که در آیه آمده است –که رشد مالی است- «فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُم‏» کم و بیش این عبارت هم آمده است که عدم رشد به معنای سوء تدبیر است. بنابراین معلوم است که رشد اختصاص به مال ندارد اما اگر رشد مالی به معنای حفظ مصلحت مالی در تصرفات شود پس رشد در هر چیز به مناسب همان چیز است؛ رشد در هر کاری رعایت مصلحت در آن کار است.

مرحوم طبرسی در معنای رشدی که در آیه آمده است در مجمع البیان می‌فرماید: «و الأقوى أن يحمل على أن المراد به العقل و إصلاح المال على ما قاله ابن عباس و الحسن و هو المروي عن الباقر علیه السلام» اشاره به روایت دیگری می‌کند که رشد در کلام امام باقر علیه‌السلام به معنای آمده است. بنابراین از مواردی که بیان شد استفاده می‌شود که آن رشدی که ما در ولایت شرط می‌دانیم به معنای تدبیر در امور مسلمین و جامعه اسلامی است. ولی فقیه باید کسی باشد که بتواند مصلحت جامعه اسلامی را تشخیص دهد؛ در امور سیاسی و در غیر امور سیاسی و در امور داخلی و در امور خارجی قدرت تشخیص اصلح را داشته باشد، قدرت تشخیص خیر و اولی در امور را داشته باشد. شرط ولایت این است و لذا هر فقیهی می‌تواند عهده‌دار ولایت امر باشد. فقیهی که مثلاً نه روزنامه و نه تلویزیون می‌بیند معلوم است که نمی‌تواند رشدِ ولایت امور مسلمین را داشته باشد زیرا از هیچ چیز اطلاعی ندارد؛ نمی‌تواند به چنین فقیهی ولایت امور مسلمین را واگذار کرد.

البته ما معتقد هستیم در شرایط کنونی به دلیل اینکه یک سیاست و مرجعیت ادغام در هم هستند هیچ مرجعی نیست مگر اینکه حرف و سخن و تصمیم او در امور سیاسی نقش خواهد داشت. حتی اگر بیان کند که من در امور سیاسی دخالت نمی‌کند؛ خود این حرف دخلالت در امور سیاسی است. به دلیل اینکه مدلول الزامی این حرف این است که من وظیفه نمی‌بینم که در امور سیاسی دخالت کنم یعنی من امور سیاسی را از دایرۀ تکالیف شرعیه خارج می‌دانم که خود این حرف یک سیاسی است و به این معناست که سیاسیت از دین جدا بوده و خارج از تکالیف دینی است و لذا در امور سیاسی به این دلیل دخالت نمی‌کند. اما اگر سیاست در دایرۀ تکالیف دینی باشد و بگوید که در امور سیاسی دخالت نمی‌کند این یعنی من برخی از تکالیف شرعی رعایت نمی‌کنم که این کار اعلام فسق است به دلیل اینکه با این بیان یعنی برخی از تکالیف شرعی خود را ترک کرده است. بنابراین در شرایط کنونی مرجعیت اجین با مسائل سیاسی است؛ کسی نمی‌تواند بگوید که من مرجع هستند اما نمی‌خواهم در امور سیاسی دخالت کنم.

پس استفاده می‌شود که فهم آنچه که مصلحت بوده و ادارک و تشخیص آن لازم است به وسیلۀ شاخصۀ رشد اتفاق می‌افتد. اینکه بتواند آنچه را که مصلحت است اجرا کند. این موضوع در قدرت وارد می‌شود زیرا رعایت مصلحت به این معناست که اگر کسی مصلحت را بفهمد طبیعتاً له آن عمل کند پس فهم مصلحت با رعایت آن ملازمت دارد والا اگر کسی مصلحت را بداند اما با اینکه می‌داند مصلحت را رعایت نکند باز هم این کار عدم الرشد را می‌رساند؛ زیرا رشد تنها فهم مصلحت نیست بلکه فهم و رعایت آن است.

مصلحت اصولاً امر عملی است یعنی با عمل اجین است پس اگر کسی می‌داند که رشد چیست اما به آن عمل نکند چنین شخصی هم رشید نیست. لذا در تفسیر رشد «حفظ المال» آمده است زیرا حفظ مال بک کار عملی است و صرفاً تشخیص نیست. اما تشخیص مقوم رشد است زیرا اول باید بداند که مصلحت چیست و بعد به آن عمل کند. قدرت چیزی برتر از این است؛ قدرت باید بتواند حکومت اسلامی را پیاده کند و یا بتواند قدرت به معنای سلطه را بدست بگیرد. در این صورت معنای قدرت این است که بتواند اعوان و انصار و قدرت مالی و قدرت‌های تصلیحاتی را فراهم کند. این کار قدرت در تحصیل قدرت می‌شود؛ اگر این موارد را داشت قدرت را دارد و اگر این موارد را نداشت دیگر قدرت بر تحصیل هم نخواهد داشت. پس اگر قادر بود اما اعمال نکرد این کار خلاف رشد است، اما اگر قادر بر اعمال این مصحلت نباشد این شرط دیگری است. پس در جایی که قادر است -در فرضی که قدرت وجود دارد- و بتواند مصلحت را رعایت کند اما اگر رعایت نکند نشانۀ این است که چنین شخصی رشید نیست.

نتیجه آنکه یکی از شروط فقیهِ دارای صلاحیت ولایت، رشد است به این معنا که بتواند در امور عامه و امور مربوط به ادارۀ مردم مصلحت را تشخیص داده و به آن عمل کند. این شاخص غیر از قدرت است و به این معناست که اگر کسی قدرت داشت باید این کار را کند. پس فقیهی که دارای رشد به این معنا نباشد رشید نیست.

البته اینکه بیان می‌شود رعایت مصالح عامه به این معنا نیست که هیچ‌گاه اختلاف نظری هم ایجاد نشود زیرا ممکن است در فلان مسئلۀ نظر خاصی را داشته باشد [که بقیه مخالف باشند و به نظر آن‌ها مصلحت چیز دیگری باشد]. بلکه اینکه گفته می‌شود مصلح را رعایت کند یعنی اینکه طبق معیارهای عمومی مصلحت عمل کند. به عبارتی مراد ما رعایت مصلحت در مسائل متفق علیه است که همه می‌دانند در آنها مصلحت چیست. اما اگر در مصالحی که احتیاج به کار تخصصی دارد، مورد اختلاف نظر است در این صورت باید به هر تشخیصی که داشت آن عمل کند. مراد از مصلحت چیزی است که همه مردم می‌گویند مصلحت همین است و او باید این مصلحت را در امور مردم اجرا کند.

دلیل هم همان آیۀ کریمۀ: «وَ ابْتَلُوا الْيَتامى‏ حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفى‏ بِاللَّهِ حَسيبا» است به همان تقریری که سابقاً در مبحث بلوغ و عقل مطرح شد؛ در اینجا هم بیان می‌شود که وقتی که برای یتیم و صبی در دفع مال خودشان به آن‌ها رشد شرط است به طریق اولی اگر بخواهیم اموال عامه را به کسی واگذار کنیم و او بخواهد در آن‌ها تصرف کند، رشد شرط است لذا به طریق اولی از این آیه استفاده می‌شود که وقتی یتیم غیر بالغ، بالغ شد علی رغم بلوغ شرط رشد هم در او شرط است زیرا طبق «حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ» مالشان را باید وقتی به آن‌ها داد که «فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ». پس اگر دفع مال صبی به او مشروط به رشد است بنابراین دفع اموال مسلمین و دادن اختیار تصرف در اموال مسلمین به غیر رشید به طریق اولی ممنوع خواهد شد. حال اگر به تصرف در اموال تصرف به انفس ضمیمه شود به طریق اولی تصرف در انفس مردم مشروط به رشد خواهد بود. این موضوع مانند استفاده از آیۀ «فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً كَريما» است که از این آیه می‌فهمیم که "لا تضربهما" [وقتی به پدر و مادر نباید اف گفت به طریق اولی نباید آن‌ها را زد]. پس وقتی تصرف خود صبی در اموالش رشد او شرط است به طریق اولی به دلالت التزامی می‌فهمیم که تصرف هر کسی در اموال عمومی مشروط به رشد او خواهد بود

.

وصلی الله علی محمد و آل محمد